



## بیا باهم بهارینه بیندیشیم

اگر میترسی از واژه  
بزن فازه  
که فازه نازنینتر از بهاران است  
اگر میلرزی از گفتن  
بدوز لب را  
که در کاغذ، گلوها در گلوله لاله باران است

اگر میترسی از واژه  
پس از فازه  
بیا پُت پُت  
بیا دَم دَم بهارینه بیندیشیم  
بیندیشیم،  
که چارسوق متنها چشم دژخیم است  
به داربست سخنها سوته و سیم است  
کتیبه بی نوشتارست  
خلیفه مست رگبارست  
ضعیفه غرق سنگسارست  
عتیقه مثل انبارست

مترجم با خبر از تیغ  
الفا بی خبر از میخ  
جرایم بی الف بی یا و بی جیم است  
که بر کابل ممالک رقص بی میم است

اگر میترسی از واژه  
بیا دیر دیر  
بیا کم کم پس از غفلت بهارینه بیندیشیم  
که زنبق ها  
که لبخند ها  
برون از چادری حجم است  
به زیر چادری رجم است  
چه فتوایی  
چه دستهایی  
که خشتها منفجر بر ناله تقدیم است  
میان خطبه ها خونین تر از نیم است  
ممالک چشم بی میم است  
جرایم چشم بی جیم است

نپرسیدم چرا باهم بهارینه بیندیشیم؟  
که پرسیدن به من عیب است و نادانی به تو جوهر

اناری جان

غزلها از تنت لبریز  
کتابها از غمت بر میز  
دروغها گشته عُنق انگیز  
سخنهای وقف رستاخیز  
بخواب ای زنبق خونین  
که بر سنگریزه ی گورت هنوز سنگ و تبر ریزند  
که بر نیل دوچشمانت هنوز ننگ و سقر ریزند  
که بر آوازه ی مرگت هنوز رنگ و خبر ریزند  
بخواب ای زنبق خونین

بخواب که هشت مارچ میگذرد  
مثل قارچ می آید  
مثل قارچ میگذرد  
بخواب که هشت مارچ میگذرد  
مثل کاج می آید  
مثل خاج میگذرد  
هشت مارچ که می آید  
از تاج تا کوچه های حراج چه هاج و واج میگذرد  
بخواب ای زنبق خونین

بیا خواهر

بیا مادر

بیا دختر

گهی باهم گهی بیهم بهارینه بیندیشید  
گهی بی نم گهی نم نم بهارینه بیندیشید  
که پرسیدن به ما زهر است و نادانی به ما حلوا  
هنوز هم ما نمیدانیم  
که دستها غرق تریاکند  
که خوابها بسته بر تاکنند  
که دل ها رفته بر خاکند  
که قمچین ها طربناکند

بیا پُت پُت

بیا غم غم بیا باهم بهارینه بیندیشیم  
اگر اندیشه را خر خورد  
اگر پرسنده را کر خورد  
اگر میدان شغالی شد  
اگر سیمرغه را پَر خورد  
بیا خویش را بهارینه برافرازیم  
که ناهید مثل زنبق بر سرک آهنگ آزادی ست

هالند / هاگ

هشتم مارچ 2011

اول حمل ۱۳۹۰

محمدشاه فرهود